

منشأ اختلاف اشياء: پژوهشی تطبیقی - محمد بیابانی اسکویی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال سیزدهم، شماره ۵۱ «عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۵، ص ۵۴-۸۶

منشأ اختلاف اشياء: پژوهشی تطبیقی

* محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: نگارنده در این مقاله، دیدگاه‌های میرزا مهدی اصفهانی از یک سو، محدثان مانند ملا صالح مازندرانی از یک سوی، و نیز اندیشمدنانی که ذهن فلسفی دارند، مانند صدرالدین شیرازی، ملاهادی سبزواری، میرداماد، فیض کاشانی را به طور تطبیقی بررسی می‌کند. محورهای این بررسی تطبیقی، عرضی بودن اختلاف اشياء، و نقش اطاعت و عصيان فاعل مختار در آن است.

کلیدواژه‌ها: اصفهانی، میرزا مهدی؛ مازندرانی، صالح؛ شیرازی، صدرالدین؛ سبزواری، هادی؛ میرداماد، محمدباقر؛ فیض کاشانی، محسن؛ اختلاف اشياء – پژوهش تطبیقی.

* پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم.

۱. اطاعت و عصيان، منشأ اختلاف اشياء از نظر مرحوم میرزا مهدی اصفهانی
مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و شاگردان ایشان در زمینه منشأ اختلاف اشياء
دیدگاهی خاص دارند که با مبانی فلسفی و عرفانی سازگار نیست.

برای روشن شدن این مطلب ابتدا نظر آن بزرگوار و برخی از شاگردان ایشان
را در این زمینه می‌آوریم و سپس به آراء برخی از اندیشوران که ذهنی فلسفی
داشته‌اند می‌پردازیم.

۱-۱. عرضی بودن اختلاف اشياء

میرزای اصفهانی عقیده دارد که اختلاف اشياء به اعراض است نه به صور
نوعی جوهری. وی در این باره می‌نویسد:

انَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ مِنَ الْمَاءِ. وَ الْمَاءُ الْبَسِطُ - الْمَعْبُرُ عَنْهُ مَرَّةً
بِالْمَاءِ وَ أَخْرَى بِالْهَوَاءِ - جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ وَ جَوْهَرُ جَمِيعِ الْجَوَاهِرِ. وَ الْأَخْتِلَافُاتُ لَمْ تَكُنْ إِلَّا
بِالْأَعْرَاضِ لَا بِالصُّورِ الْجَوَاهِرِيَّةِ... فَيَعْدُ ما عَرَفْتَ أَنَّ اسَاسَ عِلُومِ الشَّرِيعَةِ عَلَى أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ
خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ وَ الْمُبَدِّعُ هُوَ الْمَاءُ وَ كُلَّ شَيْءٍ نَسْبَتِهِ إِلَى الْمَاءِ وَ لَيْسَ لَهُ نَسْبَةٌ إِلَى شَيْءٍ وَ
الْأَخْتِلَافُاتُ كُلُّهَا بِالْأَعْرَاضِ؛ فَلَيْسَ الْجَوْهَرُ إِلَّا الْمَاءُ وَ بِالْأَخْتِلَافِ الْأَعْرَاضِ يَتَحَقَّقُ الْأَشْيَاءُ
مِنْهُ وَ تَحْصُلُ التَّرْكِيبَاتُ. وَ هَذَا الْجَوْهَرُ بِسَيِطٍ غَيْرُ مَرْكُبٍ مِنَ الْهَيْوَالِ وَ الصُّورَةِ.^۱

خداوند متعال همه اشياء را از آب خلق کرده است. آب که بساطت دارد- و از
آن گاهی به آب و گاهی به هوا تعبیر می‌شود- همه اشياء است و جوهر همه
جوهرهاست، و اختلاف بین اشياء به واسطه اعراض است نه صور جوهری... بعد
از آن که شناختی که اساس علوم شریعت بر آن است که هر چیزی از آب خلق
شده است و مبدع همه اشياء آب است و هر چیزی به آب منسوب است، در
حالی که آب به هیچ چیز منسوب نیست و اختلاف اشياء همه به اعراض است،

۱. الطبيعيات، نسخه صدرزاده ۱۴/ خطی.

پس جوهری جز آب وجود ندارد و به اختلاف عرض‌ها از آب، اشیاء به وجود می‌آیند و مرکبات حاصل می‌شوند. و این جوهر بسیط، از هیولی و صورت ترکیب نشده است.

از این عبارت کوتاه ایشان استفاده می‌شود که همه عوالم مادی، اعم از دنیا و آخرت، بهشت و جهنم و فرشتگان و شیاطین و جنیان و انسان‌ها، روح و بدن‌شان همه از این آب خلق شده‌اند و تکه‌ها و اجزاء آن هستند. نیز می‌گوید که اختلاف موجودات، جوهری نیست که با رفتن صورت آنها اصل حقیقت آنها نیز از بین برود؛ بلکه حقیقت همه موجودات، یک امر بیشتر نیست و همه از آن هستند و آن از هیچ چیز نیست.

در جای دیگر مرحوم میرزا اصفهانی در باره ویژگی‌های این حقیقت واحد بسیط می‌نویسد:

فإنَّ هذا الجوهر ليس إلا أنَّ حيَثُ ذاته على وجه يكُون ذا الأبعاد والأبعاد من اعراضه الالزمة؛ فهذا الجوهر الَّذِي حيَثُ ذاته المقدرة والمكمَهية بالأبعاد، لا ينافضه عروض الانفصال والاختلاف... و التبَابين الضروري بين الانواع ليس من جهة جوهريَّة الصور النوعية، بل من جهة أنَّ كل نوع منها مركب من الجواهر المتعددة الممتازة بالأعراض على خلاف النوع الآخر المركب من المركب من الجواهر المتعددة الممتازة بالأعراض والمخصص هو رأيه تعالى و أمره و به يظهر حكمته تعالى و تدبیره العمدى.^۱

این جوهر با توجه به ذاتش، به گونه‌ای است که دارای ابعاد است. و ابعاد از اعراض لازمه ذات آن است. پس این جوهر که ذاتش مقدار و اندازه‌دار بودن به واسطه ابعاد داشتن است، با عروض انفصال و اختلاف و ائتلاف منافاتی ندارد... و تبَابین بدیهی میان انواع، از جهت صورت‌های نوعی جوهری نیست؛ بلکه از آن

۱. معارف القرآن ۹۳۹/۳ نسخه خاتمی.

جهت است که هر نوع از آنها، از جوهرهای متعددِ جدایی یافته به واسطه اعراض ترکیب یافته است برخلاف نوع دیگر که از جوهرهای متعدد دیگری که به اعراض امتیاز یافته‌اند ترکیب شده است و تخصیص هر ترکیبی به رأی خدای تعالی و امر او صورت گرفته است. به همین جهات، اختلاف حکمت و تدبیر عمدی خدای تعالی نیز ظاهر گردیده است.

بر اساس این بیان، خدای تعالی جوهر اصلی اشیاء را با اعراض تقسیم کرده و جواهری متعدد از آن ساخته است. و همه جواهر ساخته شده به واسطه اعراض، از آن جوهر اصلی هستند نه اینکه در عرض آن بوده باشند. بعلاوه جوهرهای متعددِ شکل گرفته از آن جوهر واحد، به خاطر ترکیبات خاصی عَرضی که هر کدام دارند، آثار خاص به خود پیدا می‌کنند که جوهرهای دیگر آن را ندارند، چون هر جوهری ترکیبی غیر از ترکیب جوهر دیگر دارد. همه این تغییرات عَرضی و ترکیبات و اختلاف و ائتلاف‌ها بر روی ماده واحدی صورت می‌گیرد که دارای ابعاد سه گانه و مقدار است و قابل انفصل و اتصال است. اتصال ذاتی آن نیست که انفصل موجب تغییر در جوهر و تعدد جوهر باشد، بلکه اتصالی عرضی است که پذیرش انفصل را دارد.

میرزای اصفهانی عقیده دارد که بر این اساس، هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی ترکیبات عَرضی در بعضی از اجزای آن جوهر واحد را تغییر دهد و نوعی جدید پدید آورد و دوباره آن را به هم بزند و ترکیبی تازه بر آن ایجاد کند و نوعی غیر از آن نوع قبلی پدیدآید.

همچنین می‌نویسد:

يعرف بنور العقل ان التباين الضروري بين الأنواع المختلفة يرجع إلى اختلاف أطوار الترکيبات الاختلاطية من الجواهر المتعددة المختلفة بالأعراض لغير... فيعرف بنور عقله

أنَّ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَى الْأَسْبَابِ بِسَنَةِ جَارِيَةٍ عَنْ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ الْمُخْصَصِ عَلَى طَبَقِ الْحِكْمَةِ، وَأَنَّ تَغْيِيرَ الْأَسْبَابِ كَقَلْبِ الْعَصَا ثَعَبَانًا وَالنَّارَ بَرَدًا وَسَلَامًا فَرْقَ لِلْعَادَةِ بِلَا امْتِنَاعٍ لِلتَّخَلُّفِ.^۱

انسان به نور عقل می‌شناسد که تباین ضروری بین انواع مختلف به اختلاف طورهای مختلفِ ترکیب‌های اختلاطی از جوهرهای متعدد بر می‌گردد که به واسطه اعراض، مختلف شده‌اند نه امر دیگر... پس به نور عقلش می‌شناسد که خدای تعالی اسباب را بر اساس سنتی از رأی و امر تخصیص دهنده او شکل گرفته که بر طبق حکمت جاری ساخته است. تغییر اسباب مانند تغییر دادن عصا به مار بزرگ و خنک و سلام نمودن آتش خرق عادت است که هیچ گونه امتناعی در تخلف آن وجود ندارد.

بدین صورت ایشان تأکید می‌کند که همه این اختلاف‌ها عَرَضَی است نه جوهری، پس تغییر اشیاء به صورتی که انسان تبدیل به بوزینه شود یا سنگ تبدیل به آب شود یا عصا مار بزرگ گردد، هیچ امتناعی ندارد. این گونه تغییرات به رأی الٰهی باز می‌گردد که تخصیص دهنده و تعیین کننده است. خداوند متعال هر تغییری را که طبق حکمتش بخواهد، در این موجودات انجام می‌دهد و هیچ مبنایی و اساسی هم از هم فرو نمی‌ریزد.

در تقریرات دروس معارف مرحوم اصفهانی درباره جوهر اصلی اشیاء آمده است: و هی بسيطة، ليست مركبة من المادة و الصورة الجسمية و النوعية الجوهرية؛ و هي تامةً كاملة نظير تمامية المهييات النوعية عند الفلاسفة. و اللاحق كلها مصنفات و مشخصات لا فصول و منوعات، فهي مبدعة مخلوقة لا من شيء. وسائر الموجودات الجسمية مخلوقة منها... و هذا الماء البسيط هو الاصل المحفوظ في جميع العوالم الجسمانية و به جوهريتها و ما سواه كلها اعراض طارية عليه.^۲

۱. معارف القرآن ۹۵۱/۳ نسخه خاتمی.

۲. تقریرات المعارف، مناصب النبي ۱۵۳/ خطی.

ماده نخستین بسیط است، یعنی مرکب از ماده و صورت جسمی و نوعی جوهری نیست. و آن تام و کامل است مانند تام بودن ماهیات نوعی نزد فلاسفه. و همه اموری که به آن لاحق می‌شوند، عامل پدید آمدن اصناف و اشخاص هستند نه عامل پدید آمدن فصل‌ها و نوع‌های جوهری. آن ماده نخستین مخلوق ابداعی است، یعنی از چیزی آفریده نشده، همه اشیاء و موجودات جسمانی از آن خلق شده‌اند، جوهریت آنها به آن است و غیر از آن هر چه هست، همه عرض‌هایی هستند که بر آن عارض شده‌اند.

۱-۲. اطاعت و عصیان عامل اختلاف اشیاء

دیدیم که به عقیده میرزای اصفهانی تمام اشیاء از یک حقیقت پدید آمده‌اند و در آن حقیقت همه اشتراک دارند و جوهر اصلی همه اشیای مادی همان حقیقت واحد و بسیط است. اختلاف‌های موجود به خاطر عرض‌هایی است که به رأی و امر الهی بر آن وارد شده که همه نیز بر اساس حکمت صورت گرفته است. پس همه اعراض، تقدیراتی هستند که خدای تعالی در ماده نخستین، به علم خویش، با رأی خود، آنها را در این ماده مقدر کرده است. اماً فارغ از این تقدیرات علمی که در حقیقت این ماده نخستین خدای تعالی به رأی خویش مقدّر کرده، خدای تعالی نقش امور دیگری را نیز در این اختلاف‌ها نادیده نگرفته و آن نظام تشریع و امتحان و تکلیف است. خدای تعالی به آن ماده نخستین، توانایی و آگاهی و اختیار داده و آن را صاحب رأی و انتخاب کرده است تا به صورت آزادانه در امتحان الهی شرکت کند. همین امتحان منشأ تعیین اعراض بر قسمت‌های مختلف ماده نخستین گردیده است. ابتدا با امتحان اول، آن را به دو قسمت تجزیه کرده و بعد در پی آن امتحان‌های دیگری در هر دو قسمت صورت داده و در نتیجه اعراض جدید به آنها اضافه گردیده است.

در تقریرات دروس معارف مرحوم اصفهانی آمده است.

و قد وردت روایات کثیرة فی أن اختلاف الأعراض الواردة على الماء البسيط كصيرورة قطعة منه عذباً فراتاً و قطعة أخرى ملحاً أجاجاً، ليس الا لأجل الاختلاف بالطاعة و العصيان في عالم الذر السابق.

و إنما عبرنا باختلاف الأعراض، إذ على صريح الروایات يكون الجوهر الجسمى باقياً غير متبدل ولا متغير في جوهريته، وإنما يتبدل عليه الأعراض. فهذه القطرة من الماء البسيط التي كانت في عالم الذر مخاطبة بالخطابات والتکاليف هي بعینها تكون ملحاً أجاجاً وقد تطیع الله في نشأة أخرى فينقلب عَرَضَهَا و تصیر بعینها عذباً فراتاً.

فالماء البسيط بعینه باق في جميع التبدلات العرفية و هو الحافظ للهو هوية و الوحدة في عوالم الذر و عالم الدنيا و عوالم البرزخ و يوم القيمة و الجنة و النار. و إنما يتبدل عليه أعراضه لأجل الطاعة و العصيان أو لتغيير الله تعالى تقدیرات وجوده و أطوار وجوده فضلاً و جوداً و مناً منه تعالى.^۱

روایات فراوانی وارد شده در این زمینه که اختلاف عَرَضَهَا وارد شده برآب که بسیط است مثل شیرین و گوارا شدن قسمتی از آن، همه آنها به خاطر اختلاف آنها در اطاعت و عصيان در عالم ذر سابق بوده است.

تعییر به عرضی بودن اختلاف، بدان جهت است که روایات به صراحة دلالت دارند که جوهر جسمانی همواره باقی است و در جوهریت آن هیچ تغییر و تبدیلی صورت نمی‌گیرد و عرض‌های آن جوهر تغییر می‌پذیرد. پس این قطره از آب که بسیط است و در عالم ذر مخاطب به خطاب‌ها و تکلیف‌ها بود، خود همان عیناً شور و تلخ می‌شود. همین مخلوق ممکن است در عالم دیگر از خدای تعالی اطاعت کند و عرض تلخی و شوری آن به شیرینی و گوارایی تبدیل شود. در تمام تغییرات عرضی، آب که جوهر بسیط است، باقی و ثابت می‌ماند و حافظ

۱. تقریرات المعارف، مناصب النبي / ۱۵۴ خطی.

وحدت و هویت در عالم‌های ذر و عالم دنیا و عالم‌های بزرخ و روز قیامت و بهشت و جهنم، همان است. تغییر اعراض آن به جهت اطاعت و عصیان است یا به جهت تغییری که خداوند متعال در تقدیرهای وجود آن و چگونگی‌های وجودش، به فضل وجود و احسان خویش ایجاد می‌کند.

پس اگر قسمتی از ماده نخستین که عرض‌های خاصی خورده و موجب زشتی و پستی آن گردیده است، از خدای تعالی بپرسد که خداوندا مرا چرا به این صورت درآوردی؟ پاسخ خدای تعالی این است که: تو چرا عصیان کردی؟ مگر نمی‌دانستی که عصیان موجب سقوط و پستی است؟!

میرزای اصفهانی با توجه به این نکته معتقد است که در متون مقدس دینی و جهان‌بینی الهی، خدای تعالی در تمام شرایط و حالات برای هیچ یک از مخلوقات خویش هیچ گونه جای اعتراض و اشکال نگذاشته است، پس تغییرات در هر مرتبه‌ای و درجه‌ای براساس امتحان و تکلیف و اختیار بر روی موجودات صورت پذیرفته است. به عقیده او، خدای تعالی ماده نخستین را به امتحان‌ها و تکلیف‌های متعددی آزموده و در هر امتحانی تغییراتی در اجزاء و قطعات آن پدید آورده است.

میرزا مهدی اصفهانی می‌نویسد:

فحصل فی ذلك الماء البسيط تغيير أى عرض عليه بعض الأعراض، و صار قطعة منه جنة و أخرى ناراً، و ثلاثة ملائكة يأكلون و يشربون و ينامون و يقومون و يقعدون و يسكنون و يطيرون بالأجنحة الجسمية... و رابعة جاناً مخلوقاً من نار، و خامسة سماءً وأرضاً محسوستين في منظومتنا الشمسية وسائر منظومات مجدهنا وسائر الحجرات. وهكذا تغيير هذا الجسم البسيط، فصار جنة عدن و جنة المأوى والفردوس والعليين و سدرة المنتهى وشجرة طوبى و حوض الكوثر والحرور والقصور والأنهار والأشجار، والجحيم والسرق و جهنّم و مقام من حديد و عقارب و حيّات إلى غير ذلك من المخلوقات الجسمية

الى لا يعلم عددها إلا هو.

و هكذا غير الله تعالى هذا الجسم البسيط الذي هو مادة مواد الممكنات تغييراً آخر و جعله معروضاً لطائفة من الأعراض، فصار ماءً عذباً أو ملحاً أجاجاً. وغيره بتغيير آخر فصار طينا، وغيره بتغيير آخر فصار تراباً و هكذا... و بعد كل تغيير و تجديد تركيب عرض عليه الولاية، فقبلها من قبلها اختياراً و أنكرها من أنكرها اختياراً.^۱

در این آب که بسیط است، تغییری پدید آمد. یعنی بعضی از اعراض بر آن عارض شد و قطعه‌ای از آن بهشت و قطعه‌ای دیگر دوزخ شد. پاره سوم، فرشتگانی شد که می‌خورند، می‌آشامند، می‌خوابند، می‌ایستند، می‌نشینند، ساکن هستند و با بالهای جسمانی پرواز می‌کنند... قطعه چهارم جنی مخلوق از آتش شد و پاره پنجم آسمان و زمین محسوس در منظومه شمسی و دیگر منظومه‌های کهکشان ما و دیگر کهکشان‌ها شد. و همین گونه در این جسم که بسیط است تغییری پدید آمد که تبدیل شد به بهشت عدن، جنة الماوی، فردوس، علیین، سدرة المنتهی، درخت طوبی، حوض کوثر و حور و قصور و نهرها (از یک سو)، نیز: درختان حجیم، سقر، دوزخ، تازیانه‌های آهنی، عقرب‌ها، مارها و دیگر موجودات جسمانی که شمار آنها را جز خداوند متعال نمی‌داند.

خدای تعالی تغییر دیگری در این جسم - که بسیط و ماده اصلی همه مواد الممکنات است - پدید آورد و آن را معروض تعدادی از اعراض کرد، که آن آب گوارا یا شور و تلح شد. تغییری دیگر در آن پدید آورد که به صورت گل درآمد. تغییری دیگر در آن صورت داد و آن را خاک کرد، و بر همین منوال تغییرات زیادی بر آن وارد کرد که در هر تغییری مخلوق تازه‌ای پدید آمد.... بعد از هر تغییر و ترکیب جدیدی موجودات تازه پدید آمده را به عرض ولايت آزمود، که

۱. تقریرات المعارف، مناسب النبي / ۱۶۵ خطی.

برخی به اختیار پذیرفتند و گروهی دیگر به اختیار منکر شدند. به عقیده میرزای اصفهانی خدای تعالی نسبت به تمام موجودات، در شرایط تازه‌ای که برایشان پدید آمده امتحانی ترتیب داده است و افراد موجود در آن شرایط را از هم جدا کرده است. در نظر میرزای اصفهانی، ماده نخستین مخلوقات مادی بعد از آنکه خلق شد، خدای تعالی توحید و رسالت و ولایت را به او عرضه داشت و او را از شعور و قدرت و اختیار بهره‌مند ساخت. آیا مانعی وجود دارد که خدای تعالی پشه‌ای را از آگاهی و توانایی و اختیار بهره‌مند کند؟ آنگاه آن ماده اولی دو قسمت گردید. یک قسمت اطاعت و دیگری نافرمانی برگزید. بدین روی خدای تعالی یکی را نورانی و دیگری ظلمانی داد و ویژگی آتش را برایش گزید.

او می‌گوید:

ثمٰ بعد صبوررة الماء البسيط قسمين، نوراً و ناراً، عرض الولاية عليها ثانية، فكلّ جزء من النور سبقسائر الأجزاء في قبولها جعله اشرف اجزاء المادة النورية العليينيه، و كلّ جزء لحق في القبول جعله أحسن فجعل الشرف علينا من أعلى علينا بل فوق الأعلى، و جعل الأحسن من أدنى العليين، على حسب الدرجات، الأشرف فالأشرف... و هكذا بعينه فعل في أجزاء النار.^۱

سپس بعد از دو قسم شدن آب که بسیط است به نوری و ظلمانی، ولایت را برای بار دوم به آنها عرضه داشت. پس هر جزئی از ماده نوری در قبول ولایت از اجزای دیگر پیشی گرفت، بهترین جزء ماده نوری علیینی شد. و هر جزئی که تأخیر کرد نسبت به آن در رتبه پایین‌تر علیین قرار گرفته و مراتب و درجات علیین به همین صورت شکل گرفت... و نظیر همین را در قسمت ظلمانی که

۱. تقریرات المعارف، مناصب النبي ۲۰۲ / خطی.

ویژگی آتش را داشت انجام داد.

میرزای اصفهانی تعدد امتحان‌ها را لطفی از سوی خدای تعالی نسبت به مخلوقات دانسته و در این زمینه می‌نویسد:

و من اعظم افاضاته تعالی و اتمام حجته أنه بعد العصيان في المراتب السابقة، افاض القدرة والاختيار في المراتب المتأخرة على منع تحقق الآثار والمقتضيات عن المقتضيات.^۱
از بزرگترین الطاف الهی و اتمام حجّت او، آن است که بعد از نافرمانی خلق در مراتب پیشین، قدرت و اختیار را به آنها در مراتب و عوالم بعدی عطا فرموده است که با آن، از توانایی بر جلوگیری از آثار و پیامدهای طینت‌های پیشین بهره‌مند شده است.

به عقیده او، خدای تعالی بعد از هر امتحانی، در آن ماده نخستین تغییراتی ایجاد کرده است که در اثر آن تغییر، در آن ماده نخستین آثار و اقتضاها بی پدید آمده است. اما به لطف خویش در امتحان‌های بعدی خدای تعالی آنها را از توانایی و دانش بهره‌مند ساخته است که می‌تواند با وجود آن، اثر و اقتضای عوالم قبل را مانع شود و به اعمال نیک بپردازد.

ایشان در جای دیگر با استناد به روایت مفضل در توحید، به برخی از آثار و پیامدهای امتحان‌های پیشین اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

فظهر من هذه الروايات أن... انتهاء الاختلافات إلى الطاعة و العصيان السابق. و لهذا ورد في توحيد المفضل:

فقلت: يا مولاي فقد رأيتُ من يبقى على حالته و لاينبت الشعر في وجهه وإن بلغ حال الكبر؟ فقال: ذلك بما قدّمت أيديهم وأنَّ الله ليس بظلام للعيدين...

فقلت: فلم صار بعض الناس من يفقد شيئاً من هذه الجوارح فيناله في ذلك مثل ما وصفته يا مولاي؟

۱. طبیعتیات، نسخه صدرزاده ۲۹.

قال صلوات الله عليه: ذلك للتأديب و الموعظة لمن يحلّ ذلك به و لغيره بسببه، كما قد يؤدب الملوك الناس للتنكيل و الموعظة، فلا ينكر ذلك عليهم، بل يحمد من رأيهم و يصوّب من تدبيرهم.^۱

از روایاتی که ذکر گردید روشن شد که... اختلافات اشیاء به اطاعت و عصيان پیشین منتهی می‌شود. به همین جهت در توحید مفضل چنین وارد شده است (که مفضل گوید): گفتم: مولای من! می‌بینم بعضی از مردان به همان حالت خویش باقی هستند و در صورت آنها مویی نمی‌روید و به این صورت هستند تا پیر می‌شوند؟

حضرت فرمود: این به جهت اموری است که به دستان خود پیش فرستاده‌اند، و خداوند به بندگانش به هیچ وجه ستمی نمی‌کند.

عرض کردم: مولای من چرا بعضی از مردم فاقد برخی از اعضا هستند و این موجب می‌شود مشکلاتی که گفتم برایشان پدید آید؟

آن حضرت فرمود: این امر برای ادب کردن و موعظه نمودن است، هم برای خود او و هم برای دیگران به واسطه او؛ همانطور که می‌بینی پادشاهان مردم را عقاب و موعظه می‌کنند و هیچ کس آنها را در این کار سرزنش نمی‌کند، بلکه نظر آنها را می‌ستاید و تدبیرشان را حق می‌داند.

با این مطالب که از تقریرات و دست نوشته‌های میرزا اصفهانی نقل شد، روشن گردید که ایشان براساس متون مقدس دینی اختلاف اشیاء را از طرفی به رأی و مشیت و تقدير الهی پیوند زده و از ناحیه دیگر برای اتمام حجت و تبیین حکمت الهی، نظام امتحان و تکلیف و به طور کل نظام شریعت را مؤثر در پیدایش اختلاف موجودات دانسته است. شاگردان ایشان نیز در این جهت با

ایشان هم رأی بوده و آنان نیز به این نکته مهم قرآنی و روایی تأکید نموده‌اند. مرحوم حاج شیخ علی نمازی شاهروdi - که یکی از شاگردان مبرز آن بزرگوار است - در این زمینه می‌نویسد:

یظهر من اخبار الطينة و الميثاق و أخبار عرض الولاية و أخبار بدء الخلق آنَّه عرض الولاية على الماء، فما قبل صار عذباً فراتاً و ما لم يقبل صار ملحاً أجاجاً. فالأصل الماء و الاختلاف بالعرض... و له تعالى في ذلك كله بأن يمحوه من الاشقيا ويكتبه في السعداء، ويكون عاقبة الذين أساءوا السوأى أنْ كذبوا بآيات الله فيدخلوا في الاشقيا. نعوذ بالله من سوء العاقبة.^۱

از اخبار طینت و میثاق و اخبار عرض ولایت و اخبار آغاز خلقت روشن می‌شود که خدای تعالیٰ ولایت را بر آب [ماده نخستین خلق] عرضه داشت؛ آنچه از آب پذیرفت گوارا و شیرین شد و آنچه نپذیرفت شور و تلخ گردید. پس اصل آب است و اختلاف عرضی است.

... و خدای تعالیٰ در مورد همه اینها باز صاحب اختیار است که آنها را از اشقيا محو کند و در رستگاران ثبت کند، و عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام می‌دهند، به آنجا ختم می‌شود که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و در گروه اشقيا وارد می‌شوند. به خدای تعالیٰ از بدی عاقبت پناه می‌بریم.

۲. منشأ پیدایش اختلاف اشیاء از نظر فلسفه

برخی از اختلافات میان اشیاء، از نظر فیلسوفان جوهری و غیرقابل جعل و تغییر و تبدیل است و برخی هم عرضی است که امکان دارد یک جوهر در شرایط مختلف آعراض مختلف پیدا کند. اما با وجود این براساس مبانی فلسفی نیز امکان ندارد هر عَرَضَی به هر جوهری عارض شود. همچنین ممکن نیست هر

۱. مستدرک سفينة البحار ۴۰/۵

گونه عَرَضِی در هر گونه شرایطی به هر گونه جوهری عارض گردد. بلکه بر طبق اصول فلسفی که بر نظام علی و معلولی و نیز براساس قاعده اشرف و نیز براساس علم ازلی ذات واجب الوجود مبتنی می‌شود، امکان ندارد هیچ تغییری در هیچ چیزی - اگر چه خیلی جزئی هم باشد - صورت بگیرد. حال برای بررسی و تحلیل این مطلب به سخنان برخی از بزرگان و اندیشمندان فلسفی می‌پردازیم.

۱-۲. منشأ پیدایش اختلاف اشیاء در نظر ملاصدرای شیرازی

صدرالدین شیرازی می‌نویسد:

إِنْ أَمْرُهُ لِلخَلَاقِ وَ إِرَادَةُ الْمُوْجُودَاتِ لِيُسَّ أَمْرُ قَسْ وَ اجْبَارٍ وَ ارَادَةُ قَهْرٍ وَ اضْطَرَارٍ، بَلْ مَا أَمْرُهُمْ إِلَّا مَا أَحَبُوهُ وَلَا أَرَادُهُمْ إِلَّا مَا عَشَقُوهُ، بِحَسْبِ ذُوَاتِهِمُ الْاَصْلِيَّةِ وَ مَاهِيَاتِهِمُ الْذَّاتِيَّةِ... فَالْحَقُّ أَنَّ أَمْرَهُ لَهُمْ مُسْبُوقٌ بِدُعَائِهِمْ لَهُ وَ طَلْبُ الدُّخُولِ إِلَيْهِ. فَلَوْلَا سِقْ السُّؤَالِ الْاسْتِحْقَاقِيِّ لِمَا وَرَدَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ بِالدُّخُولِ فِي دَارِ الْوُجُودِ...

فان قيل: أين للمعدوم لسان يسئل بها؟

قلنا: إنَّ ذَلِكَ بَعْدَ ثَبَوتِ أَعْيَانِهِمْ وَ ثَبَوتِ مَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ لِسَانِهِمْ....^۱

امر و اراده الهی بر مخلوقات و موجودات، امر الزامی و اجباری و قهری و اضطراری نیست، بلکه آنها را امر نمی‌کند مگر به آنچه دوست دارند. و از آنها نمی‌خواهد مگر آنچه به حسب ذات اصلی‌شان و ماهیات ذاتی‌شان، عاشقش هستند... حق آن است که امر خدای تعالیٰ به خلق، مسبوق به دعای آنها و طلب دخول آنها به عالم خلق است. پس اگر سؤال استحقاقی پیشین آنها نبود از سوی خدای تعالیٰ امری برای دخول آنها به عالم وجود صادر نمی‌شد....

اگر گفته شود که آنها پیش از آنکه به عالم وجود وارد شوند، موجود نبودند تا سؤال کنند.

۱. تفسیر القرآن الکریم ۴۵۴-۴۵۲/۵

می‌گوییم؛ این سؤال بعد از ثبوت اعیان مخلوقات است، و ثبوت چیزی است که به جای زبان برای آنهاست.

در این عبارت، ایشان می‌کوشد خلقت را به خواست و استدعای ذاتی خود مخلوق پیوند زند. خدای تعالی هیچ موجودی را به عالم وجود نمی‌آورد مگر اینکه آن موجود، از خدای تعالی - به زبان استحقاقی ذاتی خویش - آمدن به عالم خلق را طلب می‌کند. یعنی در حقیقت خود موجودات هستند که از خدای تعالی طلب آمدن به دنیا می‌کنند و خدای تعالی استدعا و خواسته آنها را برمی‌آورد و آنها را به عالم خلق وارد می‌کند.

مشکلی که ایشان در این امر می‌بیند، آن است که خلائق پیش از اینکه موجود شوند، معدوم‌اند و هیچگونه ثبوتی برای آنها و استدعای آنها وجود ندارد. با وجود این، آنها چگونه از خدای تعالی استدعای آمدن به عالم خلق و پوشیدن لباس وجود را می‌کنند؟ ایشان پاسخ می‌دهند که آنها پیشین از موجود شدن، در مرتبه‌ای ثبوت می‌یابند و بعد از پیدا کردن ثبوت در آن مرتبه است که استدعای پوشیدن لباس وجود می‌کنند و خداوند، محبوب آنها را به آنها عطا می‌فرماید.

اما ایشان روش نمی‌کند که ثبوت هم کمالی است برای آن ماهیات؟ و اعیان آن ثبوت هم به استدعای خود آنها از سوی خدای تعالی انجام می‌شود یا در آنجا دیگر چنین حکمی پیاده نمی‌شود؟ نیز ایشان روش نمی‌کند که این امر تنها به لباس وجود پوشیدن اعیان منحصر است یا همه عوارض و حالات آنها را نیز شامل می‌گردد؟ یعنی اینکه سفید شود یا سیاه، کوتاه باشد یا بلند، سرد باشد یا گرم، قوی باشد یا ضعیف، شیرین باشد یا تلخ و یا شور و نظایر آن از حالات فراوانی که هر موجودی می‌تواند در طول حیات خود در دنیا از آنها برخوردار گردد.

این امر را مرحوم ملاهادی سبزواری از شاگردان معروف ایشان بیشتر باز کرده و توضیح می‌دهد. در ادامه به نقل نظر ایشان در این باره برای روشن‌تر شدن مطلب می‌پردازیم.

۲-۲. منشاً پیدایش اختلاف اشیاء در نظر ملاهادی سبزواری

ملا هادی سبزواری در آثار خویش بارها به این مطلب پرداخته و توضیحات زیادی داده است. ایشان در کتاب شرح الاسماء در شرح این جمله از دعای جوشن کبیر «يا من لا يعتدى على اهل مملكته» می‌نویسد:

ای لا یظلم عليهم، کیف و هو اعدل العادلين، وضع کل شیء فی موضعه و أعطی کل ذی حق حقه، فکلما استعدی عینه و سأل بلسان الاستعداد وصل إلیه فواحداً أعطاه المملکة و واحداً أعطاه الراحة و الصحة، و واحداً أعطاه العلم و المعرفة. و الآثار التی تتربّ على الحديد لا تتربّ على الذهب وبالعكس...
والتقويم فی الألف مطلوب و التقویج فی الدال مرغوب.

جهان چون خط و حال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

اگر نیک و بدی بینی مزن دم

که هم ابلیس می‌باید هم آدم

فالسؤال بأنه لم أعطى الألف الاستقامة والدال الانحناء باطل من اصله، لأن الاستقامة ذاتية للألف و بدونها لا يبقى الألف الفاً و أنت فرضتها ألفاً بدون الاستقامه...

والحاصل أن الذاتي غير معلل والجعل المركب في الذاتيات باطل و في العرضيات و ان كان جائزأً، لكن كل العرضيات ذاتي بالنسبة إلى الهوية وإن كان عرضياً للماهية النوعية، وبعد تعیین الموضوع ينقطع السؤال.

والحاصل أن كل شیء یظهر فی الوجود على طبق ما کمن فی عینه الثابت، كما هو

طريقة العرفاء الشامخين.^۱

يعنى بر آنها ظلم و ستم نمى‌کند. چگونه ممکن است از خدا ستم دیده شود، در حالى که او عادل‌ترین عادل‌هاست، هر چيزی را در جایگاهش قرار مى‌دهد. و هر صاحب حقی را به حقش مى‌رساند. هرآنچه عین ثابت هر چيزی استدعا کند و به زبان استعداد طلب کند، خدای تعالی آن را به مطلوبش مى‌رساند: یکی را مملکت عطا مى‌کند، دیگری را راحتی و صحت و سومی را علم و معرفت. آثاری که بر آهن بار مى‌شود، بر طلا بار نمى‌شود و عکس آن هم صحیح است... استقامت و راستی در حرف الف مطلوب است، در حالی که انحنا و کجی از حرف دال شایسته است.

جهان چون خط و حال و چشم و ابروست

که هر چيزی به جای خویش نیکوست

اگر نیک و بدی بینی مزن دم

که هم ابلیس می‌باید هم آدم

پس این سؤال که چرا الف استقامت دارد و دال کجی، از ریشه باطل است، زیرا استقامت ذاتی الف است و بدون آن، الف، الف نیست، در صورتی که شما الف بدون استقامت فرض کردید...

حاصل آنکه ذاتی تعلیل نمی‌شود و جعل مرکب در ذاتیات باطل است، و در عَرَضيَّات، اگر چه صحیح است، ولی همه عَرَضيَّات نسبت به واقع و حقیقت ذاتی‌اند، اگر چه نسبت به ماهیت نوعی عَرَضی‌اند. پس بعد از تعیین موضوع سؤال قطع می‌گردد.

خلاصه سخن اینکه هر چيزی که در عالم وجود ظاهر مى‌شود، بر طبق آن

۱. شرح الاسماء / ۱۷۲.

چیزی است که در باطن عین ثابت آن است. این مطلب روش عارفان ارجمند است.

ایشان در باره استدعای عین ثابت در پاورقی همین کتاب اینگونه توضیح

می‌دهد:

قد تقرر أنَّ للما هيات أكواناً سابقة في الألواح و الأقلام العالية، وأنَّ الأعيان الثابتة كانت لازمة للأسماء و الصفات في مرتبة الواحدية، وبذلك استقام العلم التفصيلي السابق له تعالى بجميع الأشياء. فماهية الإنسان و عينه استدعت النطق و ماهية الفرس الصاهلة و الأربعه الزوجية و الثلاثة الفردية و قس عليه. كل ذلك بلسان ثبوتي.

إذا قلنا: الأشياء قبل وجودها استدعى كل مال ائم ذاته أردا النشأة العملية. و حال عدم حال ثبوتها لا يوجد أنفسها لأنَّ وجودها هذا الوجود التشتيت الالايالي بل بوجود الله تعالى، و الحالهل يتحير في أنه لا وجود لها قبل وجودها و لا يفرق شبيهية الماهية عن شبيهية الوجود و أنه لو لا شبيهية الماهية - و هي ما عليه الشيء - لم يتم العلم و أنَّ استدعاها اقتضاء ماهياتها ذاتياتها و عرضياتها؛ و لا يعلم أنَّ موادها الطبيعية أيضاً لماله مادة السنة استعداد و لها استدعاء على انيء، فمادة قصب السكر استعدت الحلاوة و مادة الحنظل استعدت المرارة و الورد استعدت النوعمة و العطر و الشوك الحدة (آتش افروز بخاری نخرد بستان را).^۱

در جای خود ثابت شده است که برای ماهیات، تکونی پیشین در لوح‌ها و قلم‌های عالی هست و اعیان ثابته لازم اسماء و صفات در مرتبه واحدیت هستند. با این تکون خاص برای ماهیات است که علم تفصیلی و پیشین خدای تعالی به همه اشیا درست می‌شود. پس ماهیت انسان و عین ثابت آن، استدعای ناطق بودن دارد و ماهیت اسب استدعای شیهه کشیدن دارد و ماهیت چهار، زوج بودن را و ماهیت عدد سه، فرد بودن را، و همین طور است دیگر ماهیات. و همه این امور به زبان ثبوتی است.

۱. شرح الاسماء / ۱۷۲.

پس وقتی می‌گوییم اشیاء قبل از وجودشان چیزهایی را استدعا می‌کنند که با ذاتشان ملایمت دارد، مقصودمان وجود علمی است. و حال عدم آنها همان حال ثبوت ماهیات است، اما نه به وجود نفس خودشان، زیرا وجود نفس خودشان وجود متفرق تدریجی پی در پی است؛ بلکه ثبوت آنها به تبع وجود خداست. نادان متحیر و سرگردان است در اینکه ماهیات را وجودی قبل از وجودشان نیست، در حالی که او فرقی بین شیئیت ماهیت با شیئیت وجود نمی‌گذارد، و نمی‌داند که اگر شیئیت ماهوی - یعنی شیء به آنچه شیء است - نباشد، علم تمام نیست. نیز نمی‌داند که استدعا ماهیات همان اقتضای آنهاست ذاتیات و عرضیاتشان را، و نیز نمی‌داند که مواد طبیعی ماهیاتش که دارای ماده‌اند، زبان استعداد خویش را دارند و آنها نیز به صورت‌هایی استدعا دارند. ماده نیشکر، استدعا شیرینی دارد و ماده هندوانه ابوجهل، تلخی و گل، مستدعی نرمی و عطر، و خار مستدعی تندی است.

از این مطالب مرحوم ملاهادی سبزواری روشن می‌شود که همه اشیاء پیش از آنکه لباس وجود عیانی خارجی را بپوشند، لباس وجود علمی ربانی را پوشیده‌اند؛ و هیچ موجودی در عالم عین وارد نمی‌شود، جز اینکه در عالم علم حق به همان صورت وجود دارد، البته به تبع وجود حق متعال، نه به وجود متفرق متدرج عینی خارجی. در نتیجه در عالم عین همان می‌آید که در عالم علم حق بوده است. چیزی در عالم عین نمی‌آید که در عالم علم نبوده باشد. و چیزی در عالم علم نیست که در عالم عین نیاید، و هر دو عالم مطابق‌اند و هیچ تخلفی میان آن دو، به هیچ وجه وجود ندارد. و هر آنچه ماهیات در علم حق متعال دارند، در عالم عین نیز همان را خواهند داشت. و در این جهت تفاوتی میان ذاتیات و غیرذاتیات نیست، زیرا همه غیرذاتیات نیز در عالم عین، ذاتی همان عین



است و نمی‌توان وجود عینی و ماهیتی را از ذاتیات و غیرذاتیات ماهیات نوعی آن ممتاز کرد.

بنابراین نظام موجودات کاملاً بسته شده است و در آن هیچ تغییر، امکان رخدادن ندارد و محال است ذرّه‌ای تغییر در آن پدید آید. پس اگر گفته شود تغییرات براساس تکلیف و اطاعت‌ها و عصیان‌ها شکل می‌گیرد و جایگاه تغییر و تبدیلات بسته نشده، سخنی باطل است، بلکه هیچ جایی برای تغییر از ازل وجود نداشته است. همه اشیاء از ازل در علم ازلی حق متعال جایگاه خود را یافته‌اند که امکان تخلف از آن جایگاه حتی یک ذرّه هم وجود ندارد. به عقیده سبزواری، این عین عدل است و هر گونه تغییر در آن ظلم و ستم است.

ایشان در ادامه دوباره این سؤال را طرح می‌کند که معلوم وجود ندارد تا سؤال هم داشته باشد. بعد در پاورقی توضیحی در مورد این سؤال داده می‌نویسد: السؤال يسبق كثيراً إلـى العقول الأميةـ، سببه عدم اشتغالها بالعلوم الحقيقـةـ حتـى تعلم أنـ الشـيـئـيـةـ قـسـمـانـ: شـيـئـيـةـ الـوـجـودـ وـ شـيـئـيـةـ الـماـهـيـةـ، وـ أـنـ الـمـعـدـوـمـ قـسـمـانـ: أحـدـهـماـ مـرـفـوعـ الشـيـئـيـنـ وـ لـيـسـ لـهـ اـسـتـدـعـاـ وـ ثـانـيهـمـاـ مـوـضـوـعـ شـيـئـيـةـ الـماـهـيـةـ وـ مـرـفـوعـ شـيـئـيـةـ الـوـجـودـ، وـ هـذـاـ ماـ يـقـالـ: إـنـهـ ثـابـتـ فـيـ الـعـلـمـ. وـ أـيـضاـ مـعـدـوـمـ مـنـ حـيـثـ وـجـودـ الـخـاصـ، مـوـجـودـ بـالـوـجـودـ الـعـلـمـيـ لـهـ تـعـالـىـ تـبعـاـ وـ الـقـلـمـيـ وـ الـلـوـحـيـ...^۱

سؤال مزبور بیشتر به خردّهای بی‌سودان خطور می‌کند. چون آنها اشتغال به علوم حقيقی ندارند، نمی‌دانند که شیئت دو قسم است: شیئت وجود و شیئت ماهیت. معلوم نیز دو قسم است: یکی رفع هر دو شیئت است که آن را استدعاً نیست؛ دیگری رفع شیئت وجود با وضع شیئت، و این همان است که گفته می‌شود: در علم ثابت است. و به همین گفته می‌شود: از نظر وجود

می‌نویسد:

خاص معدوم است، اما به تبع وجود علمی حق تعالی و وجود قلم و لوح، موجود است.

ملا هادی سبزواری در رسائل خویش سؤال دیگری در این زمینه مطرح کرده و

و اماً قول السائل - وفقه الله تعالى - إنَّ الاعيان الثابتة إذا لم تشم رائحة الوجود فكيف تكفل و تثاب و تعاقب؟

فجوابه: إن المراد بالأعيان، الماهيات الممكنة. وليس مرادهم أن الماهيات من حيث هي معدومة مكلفة ولا أن الماهيات بما هي شبيهات المفاهيم الذهنية مكلفة، و كلاهما واضح البطلان، بل المراد الماهيات من حيث التحقق و الماهيات بشرط الوجود، فإن الممكن بشرط الوجود مكلف؛ مع أن الأمر التكويني يجوز تعلقه بالمعدوم أى المتشبيء بشبيهة الماهية دون شبيهة الوجود، و باصطلاح بالثابت و إن لم يكن موجوداً. و المعتزلة يصححون خطاب المشافهة بالماهيات المترقررة الغير الموجودة بعد.

و قول العرفاء «إنَّ عين كلَّ ممکن يقتضي بلسان الحال نحو وجوده العيني»، غير قول المعتزلة بشیوت المعدومات؛ لأنَّ المعتزلة يقولون بأنَّ الماهيات منفكة عن كافة الوجودات ثابتة و العرفاء لا يقولون به، بل بأنَّ الماهيات منفكة عن وجوداتها المتثبتة الخاصة بها فيما لا يزال لكن منسوبة عليها الوجود الحقُّ التبعيُّ النشأة العلمية تستدعي؟ مقتضياتها بلسان ثبوتي و تسمع بسمع ثبوتي كلمة «كن» و نحو ذلك. و المراد بقول المولوي «نيستها را قابلیت از کجاست»، المعدوم الـذی لا يكون له وجود علمی و لا وجود عینی.

و بقوله: «بلکه شرط قابلیت داد اوست» أنَّ بروز الماهيات و المواد مشروط بوجود فعلية في الموضوع، كالوجود العینی المبرز للاستعداد في المادة السابقة على المستعد له والوجود العلمي في الأعيان الثابتة في علم الله السابق العناي، و إلا فمعلوم أنَّ القابلیات ذاتیات الذاتیات غير مجعلة بجعل تركیبی.^۱

این سخن سؤال کننده - خدای تعالی توفیقش دهد - که اگر اعیان ثابتة رایحه

وجود به مشامشان نرسیده، پس چگونه تکلیف می‌شوند و ثواب و عقاب برای شان تصویب می‌شود؟

جوابش آن است که: مقصود از اعیان، همان ماهیات امکانی‌اند و مرادشان آن نیست که ماهیات با توجه به ذات و نفسشان معدهوم و مکلف‌اند. نیز مقصودشان آن نیست که ماهیاتی که مفاهیم ذهنی‌اند، مکلف هستند. بطلاً هر دو روش و واضح است، بلکه مقصود آن است که ماهیات با توجه به تحقیق‌شان و ماهیات به شرط وجودشان مکلف‌اند، زیرا ممکن به شرط وجود مکلف است. اما با وجود این باز هم روش است که امر تکوینی تعلقش به معدهوم صحیح است، یعنی به چیزی که شیئیت ماهوی دارد و شیئیت وجود ندارد. و به اصطلاح ثابت است اگر چه وجود نداشته باشد. معتزله خطاب شفاهی به ماهیاتی را که تقریر دارد و تا به حال به عالم وجود نیامده‌اند، صحیح می‌دانند.

سخن عرفا که می‌گویند: «عین ثابت هر ممکنی به زبان حال خود مقتضی چگونگی وجود عینی‌اش است» غیر از سخن معتزله است که معدهومات را ثابت می‌دانند، زیرا معتزله می‌گویند: ماهیات با وجود انفکاک از همه انواع وجودها ثابت هستند؛ ولی عارفان قائل به آن نیستند، بلکه می‌گویند ماهیات با وجود انفکاک از وجود متفرق خاص متجلد دائمی که در عالم عین دارند، به وجود حق تبعی در عالم علم حق متعال دارای وجود هستند. و با آن وجود علمی، به زبان ثبوتی‌شان مستدعی اقتضاهای خویش هستند و به گوش ثبوتی خویش کلمه "کن" و نظایر آن را می‌شنوند.

مقصود مولوی از اینکه می‌گوید: «نیست‌ها را قابلیت از کجاست»، این است که ظهور و بروز ماهیات و مواد، مشروط به وجود فعلیّتی در موضوع است، مانند وجود عینی که ظاهر کننده استعداد در ماده پیشین حقیقت دارای استعداد است،

وجود به مشامشان نرسیده، پس چگونه تکلیف می‌شوند و ثواب و عقاب برای شان تصویب می‌شود؟

و مانند وجود علمی در اعیان ثابته در علم عنایی پیشین الهی. در غیر این صورت روشن است که قابلیات، ذاتی ذاتیات است و به جعل ترکیبی جعل نمی‌شود. پس ایشان معتقد است که حتی این سخن مولوی که در حقیقت قابلیت داشتن معدومات را نفی می‌کند، مقصودش آن نیست که اشیاء همانطور که وجود برایشان جعل می‌شود و خداوند آنها را وجود می‌دهد به جعل ترکیبی بعد از وجود، قابلیت هم برای آنها جعل می‌کند؛ بلکه همین که وجود برای اشیاء جعل می‌شود قابلیت برای آن نیز چون ذاتی آن است به جعل بسیط وجود جعل گردیده است، و جعل ترکیبی جدا از جعل وجود برای آنها نیست.

ایشان در این باره در جای دیگر می‌نویسد:

باید دانست که در علوم حقيقیه محقق است که جعل ترکیبی در ماهیت و اجزاء و لازم ماهیت باطل است. «ما جعل الله المشمش مشمشماً و لكن جعله» زیرا که سلب شیء از نفس محال است و ثبوت شیء از برای نفس ضرور است و همچنین در جزء و لازم نسبت به کل و ملزم...»

و همچنین بعد از جعل ماهیات مختلفه به جعل بسیط، اختلاف ذاتی و ضروری است. پس سؤال سائلی که بگوید: چرا گل را گل کرد و خار را خار در قوت آن است که بگوید چرا شیء خود را دارا باشد و چرا سلب شیء از نفس جایز نباشد.

و همچنین سؤال سائلی که می‌گوید چرا یک شیء را گل کرد و یک شیء را خار؟ اگر قصد می‌کند شیء وجود ندارد علی حدّه و از معقولات ثانیه است و همچنین ماهیت مطلقه بلکه موجود ماهیت خاصه است.

و اگر قصد می‌کند ماهیت خاصه دیگر را، پس آن را گل نکرد چه انقلاب محال است.

و اگر قصد می‌کند ماهیت خاصه خود گل را، آن هم مستلزم جعل ترکیبی است و گفتم محال است. و بر هر دو تقدیر، محال مقدور نیست؛ چه مقدوریت مشروط به امکان است.

و اگر قصد می‌کند که ماده گل را چرا گل کرد و ماده خار را چرا خار کرد؟
جواب این است که «العطیات بقدر القابلیات...» و آنچه عارفی گفته است که:

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

و فی الدعاء: «يا مبتدئاً بالنعم استحقاقها» مراد آن است که ظهور قابلیات به وجودی است که علم اوست در مراتب باطنی یا عطیه اوست در عالم عین، نه آنکه ثبوت امکانات برای ماهیات معلل است؛ چه به تحقیق پیوسته که امکان غیری باطل است و امکان ذاتی است...

تا اینکه می‌گوید:

و نیز بباید دانست که نشئات و عوالم متطابقند، به حیثیتی که هر ماهیت که در عین است بعينها در علم است، و تفاوت نیست مگر به ضعف و شدت در وجود چه وجود، مقول به تشکیک است.

پس چون اینها دانسته شد، بباید دانست که هر یک از طینت علینی و سجینی را مراتب است لاتعد و لاتحصی، و در هر یک از مراتب، آنچه واقع است به خواست خود ایشان بوده است. ناز خفت و مرقت خواست و ارض ثقل و بیوست خواست و اربعه زوجیت و ثلاثة فردیت خواست.... اگر همه را یک طور خلقت می‌فرمود، همین یک چیز خلقت فرموده بود و این همه انواع و اشخاص گوناگون از فیض وجود محروم بودند؛ زیرا لازم می‌آمد که یا زبان قابلیت هر کس را ندانستی یا مطلوب هر یک را نداشتی یا بخل ورزیدی و عدالت نکردنی، چه آن یکی که به نظر بعضی خوب است برای همه و قابلیت او در همه نبود،

اگر به همه می‌داد وضع شیء در موضع خود نبود...

اگر گویند: اشیاء پیش از خلقت نبودند تا خواستی داشته باشند؟

جواب گوییم: مراد از کینونت سابقه و درخواست نخستین، کینونت وجود عینی نبود؟ بلکه چون ممکن زوج ترکیبی است، ماهیتی دارد و وجودی، ثبوت نخستین ماهیت را است نه وجود ممکن را و نیز ثبوت نخستین ماهیت در عالم است چنانچه در مقدمات گذشت نه در عین...

و اگر گویند: چگونه شریرها شرّ خود را خواستند؟

جواب گوییم که خواست نخستین در نشأه علم موصوف به خیر و شرّ نبود، چه خیر و شرّ ملايم وجود دارد او. و شرّ ناملايم وجود آن است و اين فرع وجود است و در نشأه علم به طفیل وجود حق و وجود قلم و لوح موجود بودند و وجود خاص ایشان وجودات متشتته است که در عالم مالایزال دارند و اینجا که موجود شدنند ملايم وجود خیراست و منافر وجود را شرّ گویند.

مثال این مطلب: کسی قبل از فصل بهار در علمش گذشته باشد که چون بهار درآید، باعی بنا کند مشحون به اشجار گوناگون منظمه و اوراد [یعنی گلها] و ریاحین منضدّه. پس از آنکه بهار رسید و باع را بنا کرد و اشجار و فواكه را غرس کرد و ثمر دادند، مشمش بگوید: چرا مرا زرد کردی و نیشوق بگوید: چرا مرا سرخ کردی و ترش و بی رایحه و به تفاح شیرین، حلاوت دادی و رایحه طیبه... و همچنین دگران عربده آغازی و زبان درازی پیش گیرند. هویدا است که هر زه درآیی است و پاسخ این است که ماهیات خود شما در علم سابق صانع باع، این ذاتیّات و لوازم را استدعا نمود...

این یک نوع خواستی خود است و نوعی دیگر از خواست خود در مادیات، استعدادات خود ماده‌هast. پس اگر عصفور بگوید چرا مرا مقدار کوچک داد و

حمامه را مقدار بزرگ و عقاب را مقدار بزرگ‌تر؟ و همچنین دواب بگویند: چرا ما را صورت منکوسه دادند و به انسان صورت احسن تقویم؟

جواب این است که خود خواسته‌اید، زیرا که مواد شما که بیوض و نطف مختلفه باشد، به استعدادات متشتته استدعاهاي متفننه دارند و اين مواد خود شمايند که هر نوعی از مرکبات ماده‌ای دارد و صورتی، و ماده هر شیء، بیگانه از آن نیست و لائق ضعیف از آن و طلیعه آن است.

اگر گویند: قابلیت را که داد؟

پاسخ آن است که قابلیات ذاتی است، و الذاتی لایعل. و شأن حق تعالی ابراز ماهیات و استدعای آنها و مواد و استعداد آنهاست؛ چنانچه آفتاب که طالع شود، از گل طیب و از قazor عفونت ظاهر شود، بحث بر آفتاب نیست. و مثال از وجهی مقرّب است و از وجوهی بعد است، چه مستشرقات نور شمس پیش از طلوع آن وجودی دارند و آفتاب وجود حقیقی -بشرashre - از حق است.^۱

از این کلام ایشان تفاوت دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی و مرحوم سبزواری روشن گردید. مرحوم میرزای اصفهانی ماده نخستین خلقت را آبی بسیط دانست که تمام اختلاف‌های وارد بر آن، عرضی و به رأی و مشیت خداست و خدای تعالی با اعطای شعور و آگاهی، قدرت و اختیار آنها را امتحان کرده و براساس قبولی و مردودی و درجات قبولی و مردودی، آنها را امتیازهایی داد و یا از آنها محروم کرد. اما براساس نظریه ملاحدای سبزواری این خدا نیست که اشیاء را مختلف می‌آفریند، بلکه خدا اشیاء مختلف را در عالم وجود می‌آورد و ظاهر می‌کند. ظهور و وجود دادن همه اینگونه نیست که خدا هر وقت خواست به آنها وجود داده و در هر جایی خواست آنها را ظاهر سازد، بلکه همه آنها در علم ازلی

۱. رسائل حکیم سبزواری / ۳۲۶-۳۲۲

کاملاً مشخص شده است و به قدر ذرّه‌ای ناچیز نمی‌توان برخلاف آن عمل کرد.

۲-۳. منشأ اختلاف اشیاء در نظر مرحوم میرداماد

ایشان نیز عیناً مانند ملاصدرا و مرحوم ملاهادی سبزواری بر این باور است که اختلاف اشیاء ذاتی آنهاست و خدای تعالی در ارتباط با آنها فاعلیت به معنای ایجاد کنندگی ندارد. او می‌نویسد:

فالصور النوعية فائضة عن بارئها مختلفة و انما انتهائهما و استنادها إلى عناية الباري الوهاب. فهو سبحانه باختياره الحق يهبها للمواد المستحقة حسبما تستوهم و تسأل بسان الاستعداد. فالفعال المختار لا يختار إلا باستحقاق مخصوص ولا يفعل إلا بحكمة من حجة.^۱

صورت‌های نوعیه با اختلاف‌هایی که دارند، از سوی خالق آنها به اشیاء می‌رسند و همه آنها به اشیاء می‌رسند و همه آنها به عنایت خالق بخشندۀ متنه‌ی و مستند می‌شوند. پس خداوند سبحانه با اختیار حق خویش، آن صور نوعیه را به موادی که مستحق آنها هستند می‌بخشد و این بخشش براساس درخواست آنها به زبان استعدادشان است. پس خدای فاعل مختار چیزی را اختیار نمی‌کند جز اینکه استحقاقی در میان باشد تا مرجح و مخصوص اختیار او گردد، و فعلی را انجام نمی‌دهد جز اینکه حکمتی داشته باشد که از روی حجت باشد.

کلام مرحوم میرداماد در حقیقت خلاصه سخنانی است که ما از مرحوم ملاهادی سبزواری نقل کردیم. نکته جالب توجه در کلام مرحوم میرداماد آن است که می‌فرماید: «پس خدای فاعل مختار چیزی را اختیار نمی‌کند جز اینکه استحقاقی در میان باشد تا مرجح و مخصوص اختیار او گردد»، یعنی مواد صور نوعیه، طبق استعداد درونی که دارند و معلوم نیست، استدعا می‌کنند که آن صور مطابق استحقاقشان هست به آنها عطا کند. خدای تعالی نیز که فاعل

۱. مصنفات میرداماد ۷۳/۱

مختار است، آنها را به استدعای خودشان می‌رساند و آن صور نوعیه را به آنها عطا می‌فرماید.

پرسشی که در اینجا از مثل میرداماد وجود دارد، آن است که آیا خداوند متعال که فاعل مختار است، می‌تواند آنچه را که آن مواد به زبان حاشیان از خداوند متعال می‌خواهد، ترک کند و صورت نوعیه خاص آنها را به آنها عطا نکند یا چنین اختیاری برای خدای تعالی وجود ندارد؟

جواب آنها منفی است، یا از این جهت که آن صور نوعیه ذاتی آن مواد هستند و ذاتی شیء معدل به هیچ چیزی نمی‌شود و جعل ترکیبی ندارد، یا همان اموری است که ملاحدادی سبزواری بیان کردند، مثل بخل داشتن خدای تعالی – نعوذ بالله – و امثال ذلك. پس اختیاری که مرحوم میرداماد و امثال ایشان در مقام ذکر می‌کنند، واژه‌ای است که از معنای واقعی خود در اینجا تهی گشته، پس جای استفاده از این واژه در اینجا بی‌معناست و باید به جای آن کلمه صدور و امثال آن به کار برده می‌شد.

۲-۴. منشأ اختلاف اشیاء از نظر مرحوم فیض کاشانی

ایشان نیز همچون سایر فیلسوفان و همنوا با آنان می‌گوید:

اهل معرفت گویند: صور نوعیه اشیاء که ملکوت عالم‌اند، هر یک اسمی است از اسماء حق تعالی، و اسم اعظم، صورت انسان کامل است. و چنانچه هر نوعی کلی است، در تحت او اشخاص بسیارند و افراد بی‌شمار، در حضرت هر اسمی اسمی نامتناهی که هر یک کلمه‌ای است از کلمات حق... و حق تعالی به هر اسمی تدبیر عالمی از عوالم هجدۀ هزار گونه می‌کند و با هر کلمه تربیت محلی به جا می‌آورد و ظاهر عالم ملک را که صور افعال اوست، به باطن عالم ملکوت که اسماء و کلمات اوست می‌آراید... چنانکه هر ذره از ذرات عالم ملک، از عجز

و افتقار و غایت ذل و اضطرار، به زبان استعدادی که از فیض اقدس یافته، دائمًا در دعاست و آن به وجهی اجابت اوست مر داعی حق را «أجبوا داعی الله» و به وجهی سوال او از حق «يَسَّالُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، و هر کلمه از کلمات در حضرت اسمی از اسماء که ملکی است از ملکوت مقدس با اجابت او در کاروان صورت اجابت دعای آن مضطرب را، «أَمْنٌ يَجِيبُ الْمُضطَرُ إِذَا دُعِاهُ». و مطلوب او به حسب سوال مبذول «وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سأَلْتُمُوهُ»، و این است معنای «کل یوم هو فی شأن» یعنی در هر حادثه‌ای کاری دارد.

فیض کاشانی تحت عنوان کلمة فیها اشاره إلى معنا «کن فیکون» می‌نویسد:

اَهُلُّ مَعْرِفَةٍ گویند: عالم چون طالب وجود است و قابل وجود، و نسبت وجود و عدم به او علی السویه است و اگر نه واجب الوجود بودی یا ممتنع، پس موجود نمی‌شود الا از اقتدار الهی که منسوب است به ذات الهیت، المشارالیه بقوله "کن" و از قبول وجود که منسوب است بھا و المضارالیه بقوله سبحانه و تعالی "فیکون" ای فلم یلبت آن یمثیل الأمر، فكان عقیب الأمر، فنسب التكوین إلیه من حيث قبوله للكون و استعداده له؛ فإن الكون كان كامناً فيه معدوم العين و لكنه مستعدًّا لذلك الكون بالأمر. فلماً أمر إلى الفعل فالظاهر لكونه الحق و الكائن ذاته قابل للكون. فلولا قبوله واستعداد للكون لاماکان. فما لَوْنَه إِلا عينه الثابتة في العلم باستعداده الذاتي الغير المجعل و قابلية للكون و صلاحیته لسماع قول "کن" و اهليته لقبول الامثال فما أوجده إِلا هو و لكن بالحق... أو نقول: ذات الاسم الباطن هو عینه ذات الاسم الظاهر، و القابل بعینه هو الفاعل. فالعين الغير المجعلة عینه تعالى و الفعل و القبول له يدان، فهو الفاعل باحدی یدیه و القابل بالأخری و الذات واحدة و الكثرة نفوس [النقوش في نقد النصوص للجامی] فصح
أنَّه ما أوجد الشيء إلا نفسه و ليس إلا ظهوره.^۱

۱. ترجمه عبارت: یعنی بدون هیچگونه مکثی امثال امر می‌کند و به دنبال امر تکون می‌باشد. پس تکون دادن به او نسبت داده می‌شود به جهت قبول تکون و استعدادش نسبت به آن زیرا تکون یافتن در باطن آن نهفته بود و در عالم عین معدوم بود ولی استعداد همین تکون یافتن به امر را داشت پس آنگاه که امر به فعل آمد ظاهر کننده تکون یافتن حق و تکون پیدا کننده

سئوال: اگر گویند که اشیاء پیش از وجود معدوم‌اند، پس چگونه متصرف شوند به امثال و قبول امر و انقیاد. و این معانی حاصل نمی‌شود مگر از آنچه او را وجود باشد؟ و نیز چگونه ممکن بود تکون چیزی که وجودش مستفاد از غیر است به نفس خود؟!

۸۳

جواب: گوییم که اشیاء موجودند به وجود علمی الهی أَزْلًا وَ أَبْدًا، اگر چه با وجود خارجی معدومند. و این صفاتی که مذکور شد، تنها از لوازم وجود خارجی نیست، بلکه از لوازم وجود است مطلقاً. پس اشیاء در حالت اتصاف به وجود علمی نیز بدین اوصاف موصوف‌اند. غایة ما فی الباب ظهور این صفات به حسب عوالم مختلف باشد، چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان به حسب عالم ارواح و اجسام است. و سرّ نسبت تکون به اعیان و کشف حقیقت عین حق‌اند، ایشان را ظهور و اظهار لنفسه در جمیع مراتب وجود هست به واسطه اتصاف به صفات الهی، اگر چه از آن روی که متعین‌اند به تعیینات خاصه، مستمرنند از ذاتی که منزه است از تعیین، و اشیاء را عجز و ضعف و فقر و مسکنت به اعتبار ثانی است. پس اگر نسبت فعل به عین عبد کنیم وجهی دارد و اگر به ربّ کنیم همه صحیح است.

در چشمت و صورت از چه بسیار آمد

چون در نگری یکی به تکرار آمد

گر قدرت و فعل هست ما را، نه ز ماست

ذات اوست که قبیل تکون یافتن کرده است. پس اگر قبول و استعداد او بر تکون یافتن نبود تکون نمی‌یافتد. پس آن را عین ثابت‌شدن با استعداد ذاتی غیرمجموعول و قابلیت داشتن بر تکون یافتن و صلاحیت بر شنیدن سخن "کن" و اهلیت داشتن بر قبول امثال امر، تکون داده است. بنابراین او را جز خود او ایجاد نکرده است ولی به حق... یا می‌گوئیم: ذات اسم باطن عیناً همان ذات اسم ظاهر است و ذات قابلیتناً همان ذات فاعل پس عین غیرمجموعول عین خدای تعالی است و فعل و قبول دو دست او هستند پس او در حقیقت به یک دست می‌دهد و با دست دیگر می‌گیرد. ذات یکی است و کثیرت نفوس [نقوش] هستند، پس در حقیقت صحیح است گفته شود: شیء را جز خودش ایجاد نمی‌کند و آن شیء جز ظهور او نیست.

زان است که او به ما پدیدار آمد

مرحوم فیض در این عبارات در حقیقت سخن عرفان را به دقت بیان کرده و روشن کرده است که در عالم وجود، جز وجود حضرت حق و لوازم آن هیچ حقیقی نیست؛ اسماء و صفات حضرت حق هم مرتبه‌ای از مراتب وجود حق‌اند و تکون یافتن اشیاء و تکون دادن که دیده می‌شود، می‌توان هر دو را از جهتی به خدا نسبت داد و از جهتی به اعیان و اشیاء؛ چون خداست که در حقیقت به یک دست خویش می‌دهد و به دست دیگر می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که سخن دیگر فلاسفه هم در تجزیه و تحلیل نهایی و ذاتی و غیرمعقول دانستن اعیان ثابت و لوازم آنها، همین باشد که مرحوم فیض تصريح کرده است. اما تنافی آن با مطالبی که از آیات قرآنی و احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم و با عباراتی که در تبیین و توضیح احادیث، از کلمات مرحوم میرزا مهدی اصفهانی ذکر گردید، روشن است و به هیچ وجه قابل جمع نمی‌باشد. این نهایت سخن فیلسوفان و عارفان است که انسان در عالم وجود، اگر کثرت می‌بیند اعتباری است، و آنچه حق است واحد و یکی است و غیر او در حقیقت هیچ حقیقی برایشان نیست و همه به حق هستند، بلکه حق هستند.

۳. منشأ اختلاف اشیاء در نظر ملا صالح مازندرانی

مرحوم ملا صالح مازندرانی با نگاهی جامع و کامل به این بحث، نکاتی را بیان می‌کند که روشنگر است. ایشان می‌نویسد:

وها هنا سؤال مشهور و هو انه لم يخلقهم سواء؟ و ما الباعث على هذا التفاوت و ما المصلحة فيه؟

فأجاب عند الاشاعرة بأنه فاعل مختار، يفعل في ملكه ما يشاء و يحكم ما يريد، لا يسأل عما يفعل و هم يسألون.

و أجاب بعض الحكماء بأنّ هذا التفاوت للتفاوت في القابلية، و القابلية شرط في الإفاضة. و هذا إلى الإيجاب أقرب و من ظاهر الشريعة أبعد.

و أجاب بعض آخر منهم بأنه لمصلحة نظام الكل الذي لا نظام أكمل منه؛ لأنّه لو خلق كلّ فرد على الوجه الأكمل بالنسبة إليه وحده، لفات نظام الكل من حيث هو كلّ، بل فات نظام كلّ فرد أيضاً. مثلاً لو جعل كلّ فرد فاضلاً عالماً لما انتظم المصالح الجزئية التي لا به في مزادلتها فسسته.

و الحق أنّ لهذا التفاوت بوعث و مصالح حمّة، و العقول الناقصه قاصرة من معرفة تفاصيلها.^۱

اینجا سؤالی مشهور وجود دارد و آن اینکه چرا خداوند، همه مخلوقات را یکسان خلق نکرده است؟ و هدف و مصلحت این تفاوت چیست؟

اشاعره به این پرسش چنین پاسخ داده‌اند که خداوند فاعل مختار است و در ملک خویش هر آنچه بخواهد، می‌کند و آنچه اراده کند، حکم می‌فرماید؛ درباره کارهایش نمی‌توان از او پرسید، بلکه این بندگان‌اند که در مورد کارهای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند.

برخی از حکما جواب داده‌اند که تفاوت اشیاء به تفاوت در قابلیت آنها بر می‌گردد و قابلیت، شرط افاضه است.

این نظریه به ایجاد در فعل [يعنى جبر] نزدیکتر است و از ظاهر شریعت دورتر است.

بعضی دیگر از حکما پاسخ داده‌اند که این اختلاف به صلاح نظام همه موجودات است که نظامی کامل‌تر از آن وجود ندارد. زیرا اگر هر فرد به تنهایی و با توجه به خودش کامل‌تر خلق شود، نظام کلی عالم از بین می‌رود، بلکه با نابودی نظام کلی نظام هر یک از افراد هم از بین می‌رود، مثلاً اگر همه افراد

۱. شرح اصول کافی ۴۶/۱

جامعه عالم و فاضل باشند، مصالح جزئی که یادگیری و عمل به آنها فرومایگی می‌آورد، شکل نمی‌گیرد.

حق آن است که تفاوت بین موجودات، اهداف و مصالح فراوان دارد و عقل‌های ناقص، از شناخت تفصیلی آنها کوتاه است.

سخن مرحوم ملا صالح مازندرانی خوب است. اما همانطور که در این نوشتۀ روشن شد، خداوند متعال در تمام مراحل خلق، موجودات را مکلف ساخته و آنها را آزموده و براساس امتحان و تکلیف آنها را به صورت‌های مختلف طبق مشیّت خویش آفرید. خلق همواره در تکلیف و امتحان است و آنها توانایی تغییر در جایگاه و شرایط را دارند و با اطاعت و انقیاد و تقوامی توانند شرایط را تغییر دهند.

منابع

۱. اصفهانی، میرزا مهدی، *الطبعیات*، نسخه صدرزاده، خطی.
۲. _____، *تصریرات المعارف*، مناصب النبی، خطی مقرر حاج شیخ محمود حلبي.
۳. _____، *معارف القرآن*، تایپی به تحقیق مهدی خاتمی.
۴. داماد، میر محمد باقر، *مصنفات میرداماد*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، نوبت اول، ۱۳۸۱.
۵. سبزواری، ملا هادی، *شرح الأسماء*، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران.
۶. _____، *رسائل حکیم سبزواری*، تعلیق و تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی قم، انتشارات اسوه. چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۸.
۷. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، *تفسیر قرآن کریم*، تصحیح محمد.
۸. خواجه‌بی، انتشارات بیدار، قم - ۱۳۶۴ هـ.
۹. مازندرانی، ملاصالح، بی‌تا، *شرح اصول کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبة الاسلامية.